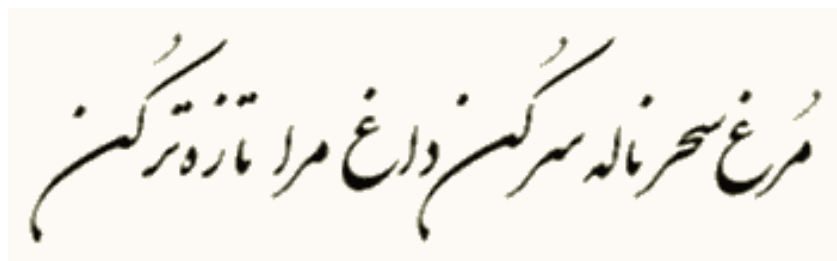


اولین سانسور در ایران



شاعر ترانه «مرغ سحر»، «ملک الشعرا بهار» و خالق آهنگ «مرتضی نی داوود» بود. ترانه «مرغ سحر» را اول بار «ملوک ضرابی» خوانده و سپس «قمرالملوک وزیری».

در روزگاری که «ابولحسن ورزی»، «پژمان بختیاری» و «نواب صفا»ی ترانه سرا، «مرتضی نی داوود»، «ابوالحسن صبا» و «کنل علینقی خان وزیری» آهنگ ساز، و «جواد بدیع زاده»، «قوامی» و «فاخته‌ای» خواننده از تنگه قافیه‌های «گل» و «بلبل» می‌گذشتند

این نسل از آنجا که به امکانات موجود در «اداره رادیو» وابسته نبود، به اعتبار استقلال خود در تولید و پخش آثارشان به صورت «صفحه» و بعدها «نوار کاست»، دست باز تری در بیان و سرودن ترانه داشتند. گرچه باز هم آنچنان ایمن نبودند و امنیتی که باید، نبود و این نیز خود باعث ابداع ترانه بر متن فیلم شد و تک ترانه‌هایی که از فیلم «رضا موتوری» به بعد متداول شد و رواج یافت. ترانه‌هایی که صلاح‌دید انتشارشان نه در حوزه کاری «شورای شعر رادیو ایران» بود و نه از وظایف «اداره موسیقی وزارت فرهنگ و هنر». در واقع نقطه‌ای کور و دور از چشم مانده بر کتاب قطور آئین‌نامهٔ مربوط به تصویب شعر و ترانه. آئین‌نامه‌ای که در آن کلمه‌هایی چون «شب»، «جنگل»، «ستاره» و به کار گرفتن آن در ترانه، ممنوع و غدغن اعلام شده بود.

این قفس چون دلم سنگ و تار است

اولین مورد سانسور در تاریخ ترانه‌سرایی در ایران مربوط به یکی از اشعار «ملک‌الشعراى بهار» که مشخصاً برای اجرا به صورت ترانه، و به سفارش «کمپانی صفحه پرکنی کلمبیا» به مدیریت «موسی ارسطو زاده» سروده بود، می‌شود.

روزی که «نیرسینا» ی نوجوان فرصت دیدار با شاعر مورد علاقه و احترام خود را پیدا کرده، از قضا روزی است که قرار است ترانه «ز فروردین شد شکفته چمن» را در استودیوی کمپانی کلمبیا ضبط کنند که: «... غائله‌ای پیش آمد و موجب درگیری ملک‌الشعرا با نماینده نظمیۀ رضا شاه گردید. . .» همینجا و اول گفته باشم که این «نمایندۀ نظمیۀ رضا شاه» همان «استاد عبادی» نوازندۀ معروف سه‌تار است، و بعد در ادامه، عین انشای دکتر «نیرسینا» از ماجرای آن «غائله» را - به همان سبک که او نوشته - می‌آوریم که می‌خوانید.

شعه فلن در قفس ری روار تیشین

«... موقع غروب آفتاب و آغاز شبی از تابستان؛ آقای یحیی زرپنجه و دیگر نوازندگان، همچنین خوانندۀ تصنیف، جمال صفوی، برای ضبط به حد کافی تمرین کرده، مهندسان هم قالب مومی مخصوص ضبط را بر جای خود قرار داده و همگی برای اجرای کار آماده و در انتظارند. جناب ملک‌الشعرا بهار هم در اطاق مخصوص پذیرایی نشسته‌اند که خود نیز اجرای این اثر را ملاحظه نمایند.

آقای عبادی استاد محبوب موسیقی و نوازندهٔ یکتای سه‌تار نیز در کنار جناب بهار نشسته‌اند. ایشان نمایندهٔ نظمیهٔ رضا شاه است و باید ضبط ترانه با اجازه و امضای قبول ایشان انجام پذیرد. این از مقررات شهربانی برای هر شعر و ترانه در همگی شرکت‌ها بود و خود به‌یاد دارم مامورهای مختلفی را که در لباس افسری یا شخصی در وقت اجرای اشعار حضور داشتند و با سخنان محبت‌آمیز نظرهایی هم می‌دادند. . . یکی از ایشان شخصی بنام آقای بهنام بود که تاکید می‌کرد که در تصنیف‌ها از سیاست مطالبی یاد نکنیم.

در این وقت هم که جناب عبادی باید نظر بدهند، به اقتضای احترام، از جناب ملک‌الشعرا بهار اجازهٔ شروع ضبط خواسته شد. شاعر محترم هم با درک اوضاع و احوال، به آقای عبادی روی نموده گفتند: «حضرات اجازه می‌خواهند.» این آقای عزیز باتواضعی مخصوص در برابر یک شخصیت بزرگ فرهنگی اظهار داشت: «اجازه می‌خواهم خواهش کنم یکی دو قسمت از جمله‌های این تصنیف را جناب ملک تغییر بدهند.»

در حالی که انتظار می‌رفت جناب ملک اگر چون و چرائی دارند، بی‌اعتراض بیان کنند، برخلاف این انتظار، شخص ایشان به آقای عبادی، صاحب‌منصب ارجمند نظمیه و هنرمند گرامی، شخصی که به جاذبهٔ اخلاق و هنر خویش، مورد احترام و گرامی‌داشت خاص و عام است، با پرخاش سخت حمله کرده، گفتند: «تو چه می‌گویی، تو چه می‌فهمی و چه حق داری که به این کارها دخالت کنی و ایراد بگیری؟»

اما طرف ایشان، آقای عبادی از کوره در نرفت. حلم کرد. حوصله کرد. ادب و شکیبایی را از دست نداد و در پاسخ اظهار داشت: «جناب ملک‌الشعرا! من از طرف رئیس نظمیه مامورم، و آنچه عرض می‌کنم از سوی خودم نیست. این ایراد من نیست. این جمله‌ها و کلماتی است که رئیس من در زیر آن خط کشیده و خواسته‌اند که لطفاً تغییر بدهید.»

در این نوبت، ملک شدیدتر، افروخته‌تر و متغیرتر با حالتی غیرعادی بانگ برآورد که: «رئیس تو کیست؟ رئیس تو هم نمی‌فهمد. او هم مثل تو بی‌فهم و بی‌شعور است. آن بالاترها هم نمی‌فهمند. همه نفهمید. . . » و کلماتی از این قبیل که به‌خاطر من مانده است.

در این حال که همه حیرت‌زده و نگرانند، خشم و خشونت فضا را گرفته و هیچکس مصلحت نمی‌بیند سخنی بگوید و محیط را تغییر دهد، باز هم استاد عبادی وقار و شخصیت خود را بیشتر از پیش جلوه داد و با ابراز شکیبایی مشکل را حل نمود. یعنی در برابر شخصی که سراپا تبدیل به قهر و خشمی توفانی شده است، به حالتی احترام‌آمیز اظهار داشت:

«جناب ملک‌الشعرا! من به شخص و مقام والای شما احترام می‌گذارم و در برابر آنچه فرمودید جوابی عرض نمی‌کنم. ملاحظه فرمائید، من در برابر رئیس‌مستولم. ایشان هم می‌فهمد. می‌فهمد که ما همگی در برابر مقررات مسئولیت داریم. رئیس ما هم مراتب فضل و کمال و شخصیت جناب‌عالی را درک می‌کند و شما را محترم می‌دارد. در این تصنیف کلمه‌ای به‌عنوان ایراد نگفته‌اند، بعضی کلمات هست که ممکن است سوء تعبیر، موجب بازخواست بشود؛ بازخواست از همگی ما. آن وقت فرد اول در این بازخواست و مسئولیت بنده خواهم بود که اینطور مورد بی‌لطفی جناب ملک واقع شدم. برای استاد هم تغییر این یکی دو جمله بسیار سهل است. غرض و مرضی هم در میان نیست.»

در این حال بود که حالت خشم ملک تبدیل به مهر و رافت شد. معذوریت مامور عالیقدر را تصدیق کرده، گفتند: «بسیار خوب. از شما معذرت می‌خواهم. کدام کلمات است. کدام جمله است. بدهید عوض کنم که شما از من راضی باشید.»

قطعه‌ای که قرار بر تغییر یا تعویض آن بود به‌صورت زیر بود.

بهار آمده با گل سنبل - ز بیدادگری گل نعره زد بلبل

دل بلبل نازک است ای گل - دل او را از جفا مشکن

جهان در سر شور و شر دارد - دو صد فتنه زیر سر دارد

خوش آن کس کو یاری به بر دارد - بتی تازه، با شراب کهن دارد

ایراد در قسمت دوم و تنها به دو جمله اول آن است که خبر از ظهور فتنه و شور و شر و انقلاب می‌دهد و در حکومت رضا شاه جای چنین سخن‌ها نبود و تعبیر خوشی نداشت. آقای ملک هم با روی خوش و ابراز هنری شگفت، بی‌تامل تمام آن عبارت را به صورت زیر تغییر دادند.

بهار از گل سایبان دارد - دریغا کز پی، خزان دارد

خوش آن کس کو یاری جوان دارد - بتی تازه با شراب کهن دارد

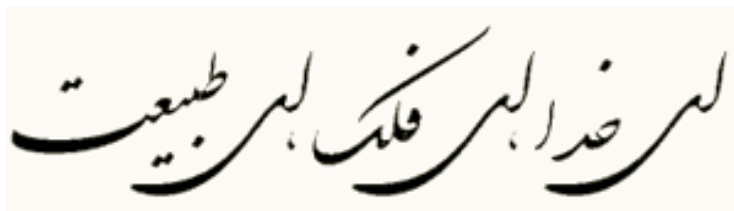
سپس تبدیل کلمه «دونان» در عبارت زیر مورد خواهش استاد عبادی بود.

اگر جان بردم از غم دونان

ز دست فراق تو جان نبرم

البته در کلمه «دونان» هم کنایه‌ای است و این لفظ به‌جای نام شخص یا اشخاصی به‌کار رفته بود. به‌جای این لفظ هم شاعر چیره دست، بی‌درنگ کلمه «دوران» گذاشتند و غائله پایان یافت.

همان دم موسی ارسطو زاده که جز حالت تسلیم و تمکین و بردباری نداشت، ضبط ترانه را آغاز کرد. استاد عبادی با خرسندی با همان جاذبه وقاری که داشت اظهار خوشوقتی و امتنان نمود. آقای ملک هم با آن حالت انعطاف‌پذیری که داشت، از استاد عبادی و حاضران جلسه خداحافظی کرد. . . .»



دکتر «هدایت نیرسینا» در بخش دیگری از خاطراتش و در باره ترانه «مرغ سحر» که از سروده‌های «ملک‌الشعراى بهار» است، می‌نویسد: «... این مطلب شایسته توضیح است که برخی اشارات سیاسی و انتقادی که در اشعار بهار دیده و شنیده می‌شد، شهربانی آن‌زمان را که نظمیه می‌گفتند برانگیخت تا در همگی ترانه‌ها، به‌ویژه اشعار آن سراینده مبارز که در هر مورد به کنایه یا صریح از اوضاع واحوال انتقاد می‌نمود بررسی کند و پخش چنین مطالب را ممنوع سازد.

در آغاز پخش صفحات، «ترانه مرغ سحر» که گمان می‌رود هنوز آوای آن در گوش مردم ایران عزیز طنین‌انداز است محل ایراد واقع نشد، با آنکه جنبه سیاسی و انتقادی آن صریح و روشن است و از قفس و زندان می‌نالد، از نبودن آزادی و مساوات فریاد می‌زند، از آشیان بر باد رفته خود یاد می‌کند و صدا سر می‌دهد که:

ظلم ظالم، جور صیاد، آشیانم داده بر باد

ای خدا، ای فلک، ای طبیعت،

شام تاریک ما را سحر کن.

اما در حدود یک ماه پس از انتشار پخش این تصنیف را منع کردند و همین منع و توقیف انگیزه ایجاد بازار سیاه در مورد این صفحه شورانگیز شد و قیمت آن از پانزده ریال به چهل و پنجاه ریال افزایش یافت...»